

## جایگاه معنویت در اندیشه الکسیس کارل

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی گفت: بسیاری از معنویت‌ها از دوران بعد از جنگ جهانی دوم شکوفا شدند اما الکسیس کارل از نوعی معنویت دفاع می‌کند که شخص معنوی است اما لزوماً دیندارانه نیست.



استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی گفت: بسیاری از معنویت‌ها از دوران بعد از جنگ جهانی دوم شکوفا شدند اما الکسیس کارل از نوعی معنویت دفاع می‌کند که شخص معنوی است اما لزوماً دیندارانه نیست.

به گزارش خبرنگار ایکن، نشست «واکاوای جایگاه کتاب انسان موجود ناشناخته اثر الکسیس کارل در گفتمان الهیات معاصر» امروز شنبه ۱۰ تیرماه از سوی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار شد. هادی وکیلی، استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، در این نشست سخنرانی کرد که در ادامه می‌خوانید:

کتاب «انسان موجودی ناشناخته» دقیقاً حامل پارادوکسی در خودش است. کتاب داده‌های وسیعی را درباره انسان مطرح می‌کند که نشان از نبوغ و میزان اطلاعات نویسنده یعنی الکسیس کارل، مخصوصاً در حیطه زیست‌شناسی، شیمی، فیزیک و علوم پزشکی در مورد انسان است. وی عنوان کتاب را به گونه‌ای قرار می‌دهد که به طور ضمنی اعتراف می‌کند انسان در راه شناخت خود ناتوان است لذا انسان موجودی ناشناخته است با وجود همه اطلاعاتی که در مورد وی وجود دارد. عنوان کتاب، مبنایی برای تز جالب توجهی از سوی الکسیس کارل می‌شود. وی علاوه بر اینکه برنده جایزه نوبل در پزشکی شده طرفدار اصلاح نژادی انسان و اتانازی است و از هر دو هم در کتاب دفاع می‌کند و همین امر باعث اتهام همکاری وی با نازیسم شده است.

تاریخچه دوگانه انگاری در فلسفه اسلامی

یکی از کتاب‌های قابل توجه در مورد انسان، کتاب مک اینتایر با عنوان «حیوان ناطق مستقل» است که هنوز ترجمه نشده است. وی در این کتاب معتقد است باید بابت دیدگاه‌هایم در آثار دیگر عذرخواهی کرده و هدفم در فلسفه اخلاق را معطوف به بُعد حیوانی انسان کنم یعنی نباید تعریف مشهور ارسطویی از انسان نادیده بگیریم. یکی از سرفصل‌های الکسیس کارل، سلولی بودن انسان و جهان است. وی در اینجا بر بعد جسمانی و روحانی انسان تأکید می‌کند البته این دوگانه انگاری از زمان دکارت وجود داشته است. در فلسفه اسلام هم از ابوعلی سینا به عنوان شخصی دوگانه انگار در زمینه انسان نام برده شده است.

نکته دیگری که به میزان زیادی مورد توجه الکسیس کارل است، تیپولوژی انسان است. وی به تأثیر محیط و ژنتیک بر انسان و میزان تعیین کنندگی هرکدام از آنها اشاره کرده و در نهایت معتقد است که محیط می‌تواند ژن را تغییر دهد. وی به امراض روحی و تمدن نوین هم اشاره کرده و معتقد است در جهان کنونی مسائل روحی به میزان زیادی ناشی از صنعت‌گرایی است لذا به میزان زیادی به ماشینیسم حمله می‌کند همانگونه که چارلی چاپلین در فیلم خود با عنوان عصر جدید، به خوبی به نقد این دوران می‌پردازد.

عرفان در اندیشه الکسیس کارل

وی مخاطبان را به سه دسته مطالعه شامل بدن پژوهی، روان پژوهی و روح پژوهی دعوت می‌کند. به نظر می‌رسد منظور از روان، چیزی بین نفس و روح در مقوله اسلامی آن است. وی دانشمندان جهان را بر همین اساس به دانشمندان اهل منطق و اهل شهود تقسیم می‌کند. الکسیس کارل از عرفان با عنوان غریزه عرفانی یاد کرده و بین عرفان و حالت هیستریک ارتباط برقرار می‌کند در حالی که امروزه عرفان را متفاوت از حالات هیستریک مورد اشاره قرار داده‌اند. نکته بسیار جالبی که وی اشاره می‌کند این است که باید تخصص‌ها و فوق تخصص‌ها در یک مغز واحد تمرکز پیدا کنند. اگر منظور وی این است که تخصص‌ها پراکندگی نداشته باشند حرفی معقول است اما می‌گوید باید تلاش کنیم اصلاح نژادی را در نظر داشته باشیم چون مادام که تخصص‌ها در مغزهای مختلف پراکنده هستند انسان در حل مشکلات از جمله مشکلات اخلاقی ناکام خواهد بود. وی برای حصول این یگانه مغز حاوی همه اطلاعات، می‌گوید اگر کسی ۲۵ سال بر مطالعه علوم متمرکز باشد می‌تواند این علوم را کسب کند. وی مثال می‌زند که پیامبران الهی همانند موسی(ع) از همه کار دست کشیدند و وقت خود را صرف هدایت قومشان کردند.

الکسیس کارل سؤال می‌کند انسان کیست؟ در جواب تعریفی از انسان ارائه نمی‌دهد اما توصیه اکید وی این است که باید از سلطه کمیت‌گرایی‌های پیدا کنیم لذا به گالیله حمله می‌کند که کمیت‌گرایی را بر علم حاکم کرده است. به نظرم وی از نوعی معنویت جدید سخن می‌گوید. بسیاری از معنویت‌ها از دوران بعد از جنگ جهانی دوم شکوفا شدند اما وی از نوعی معنویت دفاع می‌کند که شخص معنوی است اما لزوماً دیندارانه نیست.

در مورد انسانی شدن الهیات که از لوازم دیدگاه الکسیس کارل است باید بررسی کرد که الهیات انسان محور راه به کجا می‌

بردی؟ یکی از متألهان می گوید باید خدا را در درون یافت. این موضوعی است که در جنبش های معنویت های نوظهور نیز مورد توجه قرار گرفته است که خدا را با تجربیات انسانی دریافت می کنند.  
تأکید کارل بر توجه به علوم تجربی  
فرهنگ مهروش، دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی، سخنران دیگر این نشست بود که در ادامه گزیده سخنان وی می آید:

الکسیس کارل این مباحث را در فاصله بین دو جنگ جهانی می نویسد که دوران رکود بزرگ در اروپا و آمریکا است که فقر بسیار زیادی وجود دارد و پیامدهای اجتماعی آن فراگیر است. وی با نظر به همه مشکلاتی که در جامعه آمریکا دیده می شود، می گوید آیا واقعا توانسته ایم وظیفه خود را نسبت به نژاد سفید که برترین نژاد از حیث هوش و ... است انجام بدهیم. وی معتقد است این نژاد توانسته در جنگ های صلیبی مقابل عرب های مسلمان بایستد و در دوران قرون وسطی هم سیاهی حکومت کلیسا را کنار زده و رنسانس ایجاد کرده و بشر را به یک زندگی جدید و عالی رهنمون کند. همه این عبارات در ترجمه های فارسی و عربی کتاب حذف شده اند.

وی می گوید چند مشکل، نژاد برتر سفید را تهدید می کند. اول اینکه مشکل جنگ بسیار جدی است و زندگی تکنولوژیک پیامدهایی در پی دارد. همچنین افراد تا سنین بالا ازدواج نکرده و بچه ای به دنیا نمی آورند لذا نژاد سفید و تمدن غربی در معرض نابودی کامل قرار دارد. راه حل وی تأسیس علم انسان است. یکی از مباحث مهم کتاب الکسیس کارل، مباحث معرفت شناسانه ای است که وی برای تقویت مدعای خودش ذکر کرده است. اجمالا ایده وی این است که مشکل به این برمی گردد که ما فردیت انسان ها را نادیده گرفته و وقتی قرار بود علوم را بنیانگذاری کنیم مجبور بودیم استقرایی عمل کرده و لذا برخی از نوابع از استقرانات ما کنار گذاشته شده اند بنابراین باید سراغ علوم تجربی برویم.  
مفهوم علم انسان در اندیشه کارل

وی دنبال علوم وحیانی و از این قبیل نیست چراکه معتقد است صرفا با علوم تجربی می توان فردیت انسان را شناخت. منظور وی از علم انسان، ابدأ چیزی از جنس علوم انسانی مدرن نیست بلکه وی این علوم را استقرانات ناقص و علوم وحیانی را هم خرافات می داند. منظور وی دانشی تجربی است که بتواند رفتارهای نخبگانی را مطالعه کند. مثلا علم جمعیت شناسی تا حد زیادی مرهون تلاش هایی است که کارل در پیش گرفت.

راه پیشنهادی کارل این است که عده ای از نخبگان و خواص از برجسته ترین نوابع جهان در مؤسسه ای جمع کنیم تا درباره مسائل و مشکلات انسانی فکر کنند چون علم به وضعیتی افتاده که برخی افراد به خاطر مسائل صنفی خودشان مسیر علم را منحرف کرده اند و علم لزوماً معطوف به حل مشکلات اساسی بشر نیست. وی می گوید این علم انسان، قبلا در اسپانیا در دوره حکومت فاشیسم تأسیس شده است و باید در آمریکا هم چنین چیزی داشته باشیم. کارل در اواخر عمر خود پیشنهاد داد چنین مؤسسه ای در بنیاد راکلفر تأسیس شود اما پیشنهاد وی جدی گرفته نشد.